

فلسفه‌ی حجاب در اسلام

کاکه احمد مفتی زاده

تدوین: شورای مدیریت مکتب قرآن

چاپ سوم

اسفندماه ۱۳۹۲

نوار شماره ۲۳

سال ۱۳۵۷



اگر بخواهیم جوابی روشن و مفید به این سؤال بدهیم، احتیاج به مقدمه‌ای داریم که مختصر شناختی درباره انسان به ما بدهد:

انسان، به اعتبار وجود فردی‌اش، و به اعتبار عضوی از جامعه، دارای صفات، مشخصات و خصوصیات است مادّی و معنوی، که تنها وقتی ممکن است، فرد در جامعه، و جامعه به واسطه‌ی افراد، به معنی واقعی زندگی انسانی و سعادت برسند، که در نظام فکری و اخلاقی و اجتماعی مردم، تمام آن صفات، و مشخصات، و خصوصیات در نظر گرفته شده باشد، و هر کدام در حدّی که لازم است، به آن توجّه شود. مثلاً: یک انسان، بیش‌تر از حدّ اعتدال، به معنویات توجّه می‌کند، همّتش معطوف می‌شود به این‌که: جنبه‌ی روحانی‌خودش را تقویت کند، مثل جوکی‌ها، انسان‌های مرتاضی که در شرق داریم، که اگر در صورت زندگی فردیشان، مقدار اشتباهشان، مقدار ضرری که خودشان، دچارش می‌شوند، و جامعه نیز دچار ضررشان می‌شوند، قابل توجّه نباشد، وقتی فکر کنیم جامعه‌ای، همه آن مسیر را بگیرند، خوب متوجّه می‌شویم که چه طور زندگی در آن جامعه فلج می‌شود. یا برعکس: فردی را می‌بینیم که جنبه‌ی معنویات را فراموش می‌کند، و فقط تمام همّتش را صرف مسائل مادی از غرایز اولی و غیره می‌کند (که البته مسائل مادّی، یعنی چیزهایی که احتیاجات جسم را تعیین می‌کند). این موجود، الآن نمونه‌اش را در همه جای دنیا داریم، مانند اکثر زمامداران و پول‌داران و فریب‌کاران، و می‌دانیم که چه آفتی برای بشریت هستند. و البته اگر خودشان هم مقیاس درستی برای قضاوت درباره خودشان داشته باشند، می‌دانند که چه طور انسانیت در وجودشان کشته شده.

برای مقدّمه، فقط این دو مثال کوچک را گفتم، اکتفا می‌کنم و به اصل مطلب برگردیم:

این حقیقت، در طول تاریخ حیات بشری، مکرر و مکرر به چشم خورده که در بعضی از جامعه‌ها، توازنی که برای ارج نهادن به صفات و خصوصیات انسانی لازم است، فراموش شده و به هم خورده. و در نتیجه جامعه، سیر صحیح انسانی را گم کرده. قصد از توازن، این است که: اصولاً در تک تک این خصوصیات، افراط و تفریط نشود. یک صورت از توازن این است که هر کدام از این خصوصیات که برای انسان مطرح است، طغیان نکنند، ارزشش به بالاتر از حدّ خودش نرسد. و صورت دیگرش این است که در موازنه‌ی خصوصیات با هم اشتباه نشود، و بعضی از خصوصیات انسانی، فدای بعضی دیگر از این خصوصیات نشود، چه در فرد و چه در جامعه.

در اسلام، انسان با تمام این صفات و خصوصیات مورد نظر هست. نظام پرورشی و اجتماعی اسلام، برای انسان است با در نظر گرفتن تمام این صفات و خصوصیات. ولی در نظام‌های دیگر، متأسفانه نمی‌بینیم که تمام خصوصیات و مشخصات انسان مورد نظر قرار گرفته باشد. و راستی همان طور که در مقدّمه گفتم: گاهی در بعضی از ارزش‌ها، افراط و یا تفریط شده، و اساساً گاهی بعضی از این خصوصیات طغیان کرده، و بعضی منکوب بعضی دیگر شده.

در این مسأله خاصی هم که الآن مطرح فرمودید، این مقدّمه‌ی کلی که عرض کردم، صادق است. یعنی در طول تاریخ حیات بشری، گاهی در روابط زن و مرد با هم، به مسائل جنسی بین زن و مرد، بیش‌تر از آن حدّ منطقی که اقتضا می‌کند، اهمّیت داده شده، افراط شده. ارزشش بیش از آن حدّ شده که باید به آن داده بشود، و یا گاهی هم، پایین‌تر از آن اندازه اهمّیتی که دارد، گرفته شده و در حدّ و خصوصیات آن تفریط شده. مثلاً در بعضی از جوامع یا در بعضی از فلسفه‌ها،

غرایز جنسی، شدیداً تحقیر شده، ولی در بعضی از جامعه‌ها یا مکتب‌ها خصوصاً آن‌هایی که دید ماتریالیستی دارند، غرایز جنسی، تا حدّ «بت» تعظیم و تجلیل شده‌اند. در اسلام، همان طور که گفتم، به دلیل این که تمام خصوصیات انسان، هر کدام در حدّ خود در نظر گرفته می‌شود، موازینی برای روابط زن و مرد، برای مسائل جنسی، برای غریزه‌ی جنسی، و برای هر چیزی که به این موضوع ارتباط دارد، در نظر گرفته شده، که در حدّ اعتدال و معقول، روابط جنسی انسان‌ها را تنظیم می‌کند.

سه سؤالی که مطرح فرموده‌اید، قبلاً به دو سؤال اخیرتان به طور یکجا پاسخ می‌دهم. «یکجا» به این دلیل که تقریباً هر دو سؤال، مفادشان یکی است، یا لاقلاً خیلی به هم نزدیک هستند. و قبلاً به دلیل این که: روشن شدن جواب این دو سؤال، مقدمه‌ای است برای روشن شدن جواب سؤال اولتان. دو سؤال آخرتان این بود که:

«در اسلام، چرا حدود حجاب زن و مرد با هم تفاوت دارد؟

و این که:

«آیا این تفاوت، نوعی تبعیض بین زن و مرد نیست؟

عرض کنم: تا جایی که ما نسبت به جان‌داران شناخت داریم، در اکثر جان‌داران این خاصیت مشاهده می‌شود که: به طور عادی، طلب و دنبال رفتن، از طرف جنس نراست و در اوایل، اظهار بی‌میلی و احتراز از طرف جنس ماده. اگر این خصوصیت، تنها در انسان، در این موجود عاقل مشاهده می‌شد، ممکن بود فکر کنیم که: زن‌ها، روی بعضی حساب‌ها از قبیل مثلاً، «خود شیرینی»، و یا مطالبی از این نوع، عملاً این حالت را به خود بگیرند. اما وقتی می‌بینیم در دیگر جان‌داران نیز، این حالت هست، در حالی که برای آن‌ها این حساب‌های عقلی مطرح نیست، بلکه معمولاً مطیع غرایز هستند، می‌توانیم قبول کنیم که این

خاصیتی است طبیعی. یعنی: به طور طبیعی، در جنس نر اظهار تمایل قوی‌تر از جنس ماده است.

علت این امر هم این است که: حالت «تحریک‌پذیری» در نر بیش‌تر است تا در ماده. اکثر حیوان‌ها را می‌بینیم که: به طور عادی، به محض این که نر، ماده را می‌بیند، به دنبالش می‌رود و اظهار تمایل می‌کند، و در مقابل، مدّتی، ماده امتناع می‌کند، تا بعد از مدّتی، ممکن است حالت تمایل برایش پیدا بشود، یا اصلاً پیدا نشود.

چون متوجّه شدیم که این حالتی است طبیعی، - نه روشی سیاسی و مصلحتی - به آن دلیلی که در مقدمه عرض کردم در اسلام، به این امر، و به این واقعیت، توجّه شده است. چه طور؟

اسلام، در مقرّرات جنسی، مقداری حدود و قیود بیش‌تر برای بیرون افتادن اعضای زن، برای ظاهر شدن قسمت‌های مختلف جسمانی زن، قائل شده. شاید اطلاع داشته باشید که قسمت عمده‌ای از آزرده‌گی‌هایی که در بین زن و شوهرها پیش می‌آید، به این نکته بر می‌گردد که شوهرها، به خصوص در بعضی شرایط، احساس می‌کنند که زن‌ها نسبت به آن‌ها، از لحاظ جنسی، بی‌علاقه شده‌اند، و لابد اکثرشان هم دلیلش را نمی‌دانند! مثلاً، ما مشاهده می‌کنیم که: وقتی، زن، حامله است، تمایلات جنسی او خیلی از حدّ معمول کمتر می‌شود. هم‌چنین در زمان شیر دادن به بچه، باز تمایلات جنسی او کمتر از حدّ معمول است. و اکثر شوهرها وقتی این حالت بی‌تمایلی را در زن احساس می‌کنند، کم‌کم به زن، بدبین می‌شوند، فکر می‌کنند که: زن‌شان بی‌علاقه شده و به آنها توجّه نمی‌کند! یا احیاناً ممکن است فکر کنند که: زن‌شان نسبت به اشخاص دیگری، دلبستگی پیدا کرده باشد! البتّه این، واقعیت ندارد. شاید، باشد در بین زن‌ها، کسانی که به شوهرهایشان بی‌علاقه باشند. اما همیشه بی‌تمایلی زن به شوهر، خصوصاً در

صورتی که در بعضی شرایط خاص پیش بیاید، یا شدّت یابد، به این دلیل نیست. بلکه اوّل به طور کلی، به این دلیل است که به طور عادی تحریک‌پذیری - همان طور که عرض کردم - در مؤنث ضعیف‌تر است تا در مذکر و دیگر این که، وقتی مسائلی مثل بارداری یا شیر دادن به بچه برای زن مطرح است، در آن موقع، حالت تحریک‌پذیریش، نسبت به مواقع عادی، تضعیف می‌شود.

به هر صورت، در این باره نمی‌خواهم زیاد توضیح بدهم این حقایقی است مشهود، و نمونه‌هایش خیلی اتفاق افتاده. من در طول زندگیم، نمونه‌اش را مکرّر دیده‌ام که: گاهی بی‌تمایلی زن، موجب دل‌سردی مرد نسبت به زن شده، و باز این دل‌سردی، اثر معکوسی هم در زن داشته، که زن هم تدریجاً نسبت به مرد واقعاً بی‌علاقه و دل‌سرد شده، و این دل‌سردی‌های متقابل، غالباً منتهی شده به تنفر، و گاهی هم به جدایی زن و شوهر از همدیگر. نمونه‌ی این، مکرّر پیش آمده، و همیشه هم پیش می‌آید.

اسلام، برای این که تحریک‌پذیری زن و مرد، به حدّ تعادل برسد، (یعنی: آن اندازه که ممکن است مرد را در اظهار تمایل زنش نسبت به خودش راضی کند، و زن هم در مقابل، به دلیل اظهار تمایل‌های زیاده از حدّ مرد احساس فشار نکند) مقررّاتی از نظر حجاب وضع کرده، که اگر این مقررّات، رعایت شود، کم کم، تمایلات در مرد تخفیف پیدا می‌کند، و در زن تقویت می‌شود.

می‌دانیم که: معمولاً موجبات تحریک جنسی در زن یا در مرد مشاهدات عینی جنس مخالف، یا توجّه ذهنی زیاد به مسائل جنسی است. منظور این است که: هر وقت، در زمینه امور جنسی، مردها، زن‌ها را بیش‌تر ببینند، یا بیش‌تر به زن‌ها بیندیشند، بیش‌تر تحریک می‌شوند، و همین طور هم، زن‌ها.

پس، با توجّه به آن اختلافی هم، که در حدود تحریک‌پذیری این دو جنس وجود دارد، اسلام، این برنامه را تنظیم کرده برای وجود اعتدال در تمایلات

جنسی زن و مرد، که: مردها، بیش تر اعضایشان پیدا باشد، یعنی اشکالی نباشد در این که قسمتی بیش تر از زن‌ها، اعضای خودشان را نشان بدهند. ولی در مورد زن‌ها دستور داده که قسمتی کمتر، تا حدی که ضرورت زندگی اقتضا می‌کند، اعضایشان پیدا باشد.

البته این را عرض کنم: آن نوع حجابی که ما، الآن هم، در بعضی جامعه‌ها می‌بینیم، یا می‌دانیم که در گذشته در جامعه‌های مختلف خودمان وجود داشته، که مثل گنجینه اشخاص خیلی پست و لئیم، همیشه مخفی بوده و آفتاب نمی‌دیده، - از نظر اسلام - مردود است. اسلام، این مقررات را وضع نکرده. اسلام، - دستور داده که: زن خود را سبک نکند، به طور زننده خودش را نشان مردها ندهد. و به طور زننده با آنان صحبت نکند. و در وقتی که اقتضا باشد و احتیاجی مطرح باشد، مانعی ندارد که دست و صورت زن پیدا باشد. اما در حرکت و رفتار و گفتارش طوری باشد، که مردها را به مسیر انحراف جنسی سوق ندهد.

حدود حجاب «جسمانی و اخلاقی» در اسلام، برای تقریباً همین است. ولی این تفاوت حدود حجاب زن و مرد، که برای زن، اجازه داده کمتر از اعضایش، یعنی تنها دست و صورتش ظاهر باشد، ولی برای مرد آزاد است که اضافه بر دست و صورت، بازو و سینه و حتی ساق پا هم پیدا باشد، به همان دلیل است که قبلاً عرض کردم: معمولاً، مشاهده‌ی قسمت‌های مختلف اعضای جنس مخالف، یک موجب بزرگ برای تحریک جنسی می‌باشد. و چون زن کم تر تحریک می‌شود، اسلام اجازه داده مردها بیش تر اعضایشان را نشان دهند. ولی چون مرد خیلی سریع تر تحریک می‌شود، اجازه نداده که زن‌ها این قدر، در نشان دادن اعضا، مثل مردها آزاد باشند. تا اختلاف حدود تمایلات بیش تر نشود، و روابط خانواده را به هم نزنند و ناسالم نسازد.

پس با این برنامه که اسلام تعیین کرده، به طور طبیعی، خواست جنسی درزن و مرد، به حدّ یک‌نواختی می‌رسد. یعنی: وقتی که زن‌ها بیش‌تر اعضای مرد‌ها را ببینند، مقدار تحریک‌پذیری‌شان، از حدّ طبیعی بالاتر می‌رود. و وقتی مرد‌ها کم‌تر اعضای زن‌ها را ببینند، مقدار تحریک‌پذیری‌شان از حدّ طبیعی پایین‌تر می‌آید. و با این بالا رفتن حدود تحریک‌پذیری در زن، و پایین آمدن حدود تحریک‌پذیری در مرد خواسته‌های جنسی این‌ها با هم متعادل می‌شود، و آن اختلافاتی، که همیشه می‌بینیم در خانواده‌ها بروز می‌کند، عاملش، که تفاوت درجه تمایل جنسی است، از بین می‌رود.

پس دلیل تفاوت در حدود حجاب زن و مرد، مصلحتِ هم خود زن، و هم مرد است، این است که: زن و مرد، در خواسته‌های جنسی‌شان، به حدّ یک‌نواختی برسند. و این نه به این دلیل است که نسبت به زن ایجاد فشار بشود، و به این ترتیب آن تبعیض که شما اشاره کردید پیش نیاید. نه، مصلحت زن در خانواده - و در جامعه نیز - این است که: به اندازه‌ی متناسب خواست مرد، تحریک بشود. همان طور که مصلحت مرد هم، چنین است. پس اصلاً مسأله‌ی تبعیض مطرح نیست، بلکه مسأله، مصلحت و سلامت جنسی زن و مرد، و مصلحت زندگی خانواده و سلامت جامعه است.

بعد از این مختصر برای جواب به دو سؤال آخر، برگردیم به مطلب مهم‌تر که سؤال اولتان بود که: اسلام، چرا حجاب را وضع کرده؟ (قبلاً باز تأکید کنم که «حجاب» - به خلاف آن‌چه تصوّر می‌شود - مخصوص تنها زن نیست. بلکه برای مرد و زن هر دو هست، با این تفاوت درجه که شما هم در سؤال دومتان به این مطلب توجّه داشتید.)

از جواب این دو سؤال که گذشت، متوجّه شدیم که از لحاظ جنسی، مصلحت زن و مرد، هر دو، در این است که: کمتر اعضای زن پیدا باشد و مرد‌ها

کم‌تر اعضای زن را ببینند. و متوجه شدیم که: برداشتن حجاب، با آن اندازه‌ی معین از زنان، چه طور ایجاد ناهماهنگی می‌کند، یا تحریک پذیری مرد را بیش‌تر می‌کند. و در نتیجه، چه طور خواسته‌های جنسی زن و مرد نامتعادل می‌شود، که آن آثار نامطلوب را در تلاشی کردن خانواده‌ها به دنبال دارد.

و اما جنبه مهم‌تر، جنبه‌ی اجتماعی برداشتن حجاب: قبلاً به طور خلاصه، داستانی را درباره‌ی یک جامعه‌ی اسلامی تعریف می‌کنم برایتان، که مشابهش در خیلی از جامعه‌ها به طور مکرر دیده شده، نمی‌دانم آیا اسم «آندلس» را شنیده‌اید یا خیر؟ (این که تردید دارم به این دلیل است که برنامه تحصیلی و تعلیماتی دشمن در مدارس، یا به طور عموم، فرهنگ استعماری که در این سرزمین‌ها به ما تحمیل شده، کاری کرده که واقعاً ما نسبت به گذشته خودمان، نسبت به تاریخ خودمان، اطلاعات درستی نداشته باشیم. به هر صورت). آندلس، قسمت جنوب غربی سرزمین اروپا بود، که در زمان شکوفایی تمدن اسلامی، مدارس، دانشگاه‌ها و مراکز تحقیق بزرگی داشت. و راستی، برای دورانی طولانی، چراغ علم و تمدن را در آن گوشه از دنیا، به بهترین وجه برافروخت، و بزرگ‌ترین سرچشمه‌ای که نور فهم و معرفت را به طرف اروپا هدایت کرد، و علم و تمدن را به اروپا رسانید، همان آندلس بود، الآن در قسمت‌هایی از آن سرزمین آندلس، دو دولت اسپانیا و پرتغال وجود دارد، و البته قسمتی از جنوب فرانسه‌ی فعلی هم، غالباً جزو آندلس بوده... .

بعد از این که مسلمانان، تمدن اسلامی را به جنوب غربی اروپا رسانیدند، در همین آندلس - که همین قسمت جنوب غربی از سرزمین اروپا بود و به نام آندلس مشهور شد - تا دوران تمدن اسلامی، کار علم و تحقیقات علمی، به شدت در پیشرفت بود.

این جا ناچارم یک توضیح کوتاه اضافه کنم: از زمانی که خلافت تبدیل به

سلطنت شد، خصوصیات جامعه‌ی اسلامی، به تدریج داشت دگرگون می‌شد. یعنی از زمان به حکومت رسیدن معاویه، اوضاع و احوال گوناگون اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ی اسلامی، به تدریج رو به انحطاط و قهقرا می‌رفت. مثلاً در همین ایران، بقایای شاهنشاهی از بین رفته، این جا و آن جا، مرتب در تلاش بودند از این زمینه استفاده کنند. از این فرصتی که پیش آمده، به واسطه فساد حکومت ننگین اموی و عباسی، که چند قرن در ایران و سایر مناطق اسلامی، تصرف‌های غیر اسلامی می‌نمودند، این‌ها موقعیت را مغتنم می‌شمردند، و از آن استفاده می‌کردند و ملت مسلمان ایران که با جان و دل از اسلام استقبال کرده بود، و به وسیله‌ی اسلام از قیدهای اسارت و ذلت و حقارت چندین قرنه نجات یافته بود، به تدریج، حرف‌های مزورانه‌ی این فرصت‌طلبان را، که زمینه‌ی رشد، هم داشت، می‌پذیرفت، و آماده می‌شد برای این که از جهات مختلف از جامعه‌ی اسلامی مجزا بشود، یعنی حرکتی در ایران به وجود آمد که بر خلاف حرکت‌های دیگر جوامع اسلامی، به جای این که مبارزه‌ای با فساد حکومت اموی و عباسی باشد، در حقیقت در این لباس مردم‌فریب، مبارزه‌ای بود با خود اسلام، با این فلسفه‌ی جدید، این برنامه‌ی جدید، این نظام جدید، که به طرف ایران آمده، و آن رژیم کهن را واژگون کرده بود.

جای تفصیل این بحث نیست، فقط این را عرض می‌کنم که: به تدریج توانستند، کاری بکنند که ایرانی را نسبتاً از اسلام دور کنند، از اسلام بیگانه کنند. تفکراتی، و تصوّراتی به ملت ایران تحویل بدهند به نام اسلام، با تفاوت‌های بسیار نسبت به آنچه که در حقیقت اسلام هست. ولی می‌بینیم که در همین ایران، علی‌رغم تلاش چندین قرنه‌ی این طرفداران ارتجاع کهن ایران، باز گرچه قیافه‌ی عمومی مسلمانی در این سرزمین تا حدّ زیادی دگرگون شده، ولی نتوانسته‌اند ایران را کاملاً به ایران پیش از اسلام برگردانند.

نکته‌ی ساده‌ای برای روشن شدن این مطلب کافی است:

در ایران پیش از اسلام، به صورت قانونی و جبری، ملت ایران از سواد و نوشتن و خط و کتاب و قلم محروم بود. به واسطه‌ی انقلاب اسلامی، این مسأله حقی طبیعی شد برای هر مسلمان - که ایرانی‌ها هم، اکثراً مسلمان شدند و اسقبال کردند از دیانت اسلامی - نه تنها حق، بلکه وظیفه‌ای دینی. یعنی: انسان مسلمان، مکلف است با سواد باشد... و با این که تلاش‌ها زیاد بود که ایران، به طرف ارتجاع پیش از اسلام برگردد، ولی باز تا این قرن می‌بینیم، ملت ایران لااقل به حق طبیعی خودش که سواد و معلومات بوده، رسیده، و هیچ وقت، این طرف‌داران ارتجاع نتوانسته‌اند ایرانی را از این حقش محروم کنند، و به آن دوران ننگین پیش از اسلام که محرومیت ملت از سواد است برگردانند.

در جاهای دیگر هم، وضع، از جهاتی، به همین ترتیب بود. یعنی: بعداً که سرزمین اسلام، هر گاه و بی‌گاه به چند قطعه تجزیه می‌شد، و به تدریج حکومت‌های مختلف به وجود می‌آمدند، گرچه این حکومت‌ها، هیچ‌کدام حکومت اسلامی نبودند، گرچه در همه جا به تدریج داشتند قیافه‌های عمومی اسلام را عوض می‌کردند، و چیز دیگری به جای اسلام، به خورد مردم می‌دادند، ولی بالأخره این‌ها نمی‌توانستند به کلی، اوضاع و احوال اسلامی را، و جامعه‌ی اسلامی را دگرگون کنند.

در آندلس هم حکومت، حکومت سلطنتی بود، حکومت شوری و خلافت وجود نداشت. ولی با این حال، این‌ها روش حکومتشان معتدل‌تر و آرام‌تر بود از روش حکومت عباسیان در بقیه‌ی سرزمین اسلامی.

به هر حال، غرضم این بود که: این‌ها، گرچه حکومت‌شان سلطنت بود و اسلامی نبود، و گرچه طبیعت این نوع حکومت با اسلام و فلسفه‌ی اسلام و برنامه‌های اجتماعی اسلام سازگار نیست، ولی باز نمی‌توانستند یک‌باره قیافه‌ی

اسلام را عوض کنند، و یک‌باره حکومت دل‌خواه خود را بر مردم مسلمان تحمیل کنند. مردم مسلمان، حاضر نمی‌شدند، اگر حکومتی یک‌جا و با سرعت و از جمیع جهات می‌خواست به قهقرا برگردد، هضمش کنند. به این دلیل، این حکومت‌های فاسد، این دستگاه سلطنتی، به تدریج می‌توانستند نفوذ کنند در برنامه‌های اجتماعی و فکری و فلسفی اسلامی، و به تدریج جامعه را به طرف قهقرا بر می‌گرداندند.

در آندلس گرچه حکومت، به این ترتیب بود، ولی، باز، مثل بقیه‌ی سرزمین اسلام، جنبه‌هایی از شوقی که اسلام در دل‌ها آفریده بود، به قدرت خودش، تقریباً باقی بود، که آن جنبه‌ی علم دوستی و علاقه به تحقیق بود. شوق علم و دانش، در دل مسلمان‌ها به شدت به وجود آمده بود، که در هر جا در تلاش بودند بقایایی از افکار کهن، از فلسفه‌های کهن، از تحقیقات، از علوم وجود داشته باشد، جمع کنند، بیاورند منظم و مرتب کنند و ترجمه کنند به عربی، و شروع کنند به شرح و بسطش. به این دلیل، آندلس هم، یک مرکز تمدن شکوفای اسلامی شده بود.

یکی از کارهای آندلس این بود که (مقایسه کنید با نفوذ بقیه‌ی حکومت‌های مقتدر در طول تاریخ که وقتی رفتند جایی و قدرتی پیدا کردند، چه طور مردمش را استثمار کردند.) چون رنگی از تمدن اسلامی، از فکر اسلامی، از اخلاق اسلامی، و بشردوستی اسلامی وجود داشت، تلاش می‌کردند برای این که: اروپای غرق در جهالت و توخس را، اروپای اسیر در برابر دستگاه‌های سلطنتی و در برابر کلیساهای مزدور و متقلب را، از دام این همه نیرنگ و استثمار نجات دهند. به این دلیل، با عوامل مختلف، جوانان اروپایی را جلب می‌کردند به طرف مراکز تحقیق و دانشگاه‌های خود، و آن‌ها را، - با سواد و معلومات و حقایق علمی روز - آشنا می‌کردند.

باز این جا یک جمله را اضافه کنم که، متوجّه بشوید، علم در آندلس چه قدر پیشرفته بود: شما در کتاب‌هایتان این طور می‌خوانید که آن کسی که کرویت زمین را کشف کرد گالیله بود، درست است؟ این هم یکی از کلک‌های استعماری، یا ساده‌تر بگوییم: طرف‌داری حکومت ارتجاع کهن ایران که به این ترتیب، ملت را از تمدن اسلامی خودش بیگانه کنند! حقیقت مطلب این است که: در آندلس، این نظریه، به وسیله‌ی یک دانشمند، فقیه مفسّر فیلسوف اسلامی، به نام «ابو یعقوب بلنسی» - که اهل همین والنسیای فعلی بود، و به بلنسی مشهور شده - در حدود چند قرن پیش از گالیله، به طور وضوح مطرح شده، حتی، موضوع جدال و بحث با بقیه‌ی دانشمندان و فلاسفه اسلامی شده.

چند بیتی از غزلی را به یاد دارم که یکی از دانشمندان مخالف با ابو یعقوب بلنسی، مجادله می‌کند با او، درباره‌ی این نظریه‌اش که کرویت زمین است، و او را به افکار خرافی متهم می‌کند. آن دو بیتی که یاد دارم هست، خلاصه نظر ابو یعقوب بلنسی درباره‌ی کرویت زمین است که در شعر مخالف، این طور بیان می‌شود:

والأرض كروية، حف السماء بها فوقاً وتحتاً، فصارَتْ نقطة، مثلاً

صيف الشمال شتاء للجنوب بها فصار بينهما هذا و ذاك، دولاً

خیلی پیشرفته، خیلی واضح، خیلی روشن، این مطلب را بیان می‌کند، که زمین یک جسم کروی شکل است، که بقیه‌ی آسمان و فضا و موجودات از تمام جهات آن را احاطه کرده‌اند، و این، مثل یک نقطه است در این فضا.

تابستان در شمال، زمستان در جنوب است، و این تابستان و زمستان بین جنوب و شمال، دست به دست می‌شوند، الآن می‌بینیم که در برنامه‌های تعلیماتی، این طور به ما تفهیم می‌کنند که: بله، اروپا بود که این نکته را کشف کرد، گالیله!

ولی به حساب عقل می‌فهمیم: گاليله‌ای که در این زمینه تلاش کرده، حتماً مطالعاتی باید درباره نظریات دانشمندان پیشین داشته باشد. بنابراین، به طور طبیعی به این نکته می‌رسیم که گاليله در مطالعاتش متوجه شده که قرن‌ها پیش از خودش دانشمندی به نام ابویعقوب بلنسی این مطلب را گفته، و وقتی این‌ها را از او گرفته، پذیرفته، آورده و اعلام کرده. ولی احتمالاً چون خیلی اصیل نبوده، خیلی آگاهی نداشته، در مطلبش که به حدّ یقین نرسیده، می‌بینیم در مقابل تهدید و ارباب، از اظهار نظر خودش پشیمان شد. در حالی که در قرون پیش، ابویعقوب، این مطلب را گفته بود، و می‌نشست بحث می‌کرد و تبادل نظر می‌کرد و با مردم جدال می‌کرد. و گاهی بعضی‌ها که اطلاعات و معلوماتشان پایین‌تر بود، اتهاماتی برای او هم درست می‌کردند. شاید هم مخالفت شدید کلیسا با نظریه‌ی کرویت زمین، به همین دلیل بود که این نظریه را قبلاً دانشمندان اسلامی در آندلس، اظهار کرده بودند، و دشمنی کلیسا با اسلام به قدری شدید بود، که به آسانی، قابل توصیف نیست.

الغرض: آندلس پیشرفته، روشش با اروپای غرق در بدبختی و جهالت این بود که عرض کردم با وسائل مختلف جوانان را جلب می‌کرد، و این جوانان در مدارس و دانشگاه‌ها به تحصیل می‌پرداختند، و با دنیایی معلومات به طرف اروپای تاریک و بدبخت خودشان برمی‌گشتند.

طبعاً حکومت در دست سلاطین و کلیساها بود. این‌ها راضی نبودند که مردم اروپا روشن شوند. زیرا مردمی که حسابی روشن شوند، به طور عادی، دیگر زیر بار ستم نمی‌روند. به این دلیل، انواع تلاش‌ها را می‌کردند که از رفتن جوانان به طرف آندلس جلوگیری کنند. یا وقتی که این جوانان بر می‌گردند آن‌ها را با پول بخرند (همان طور که در دنیای امروز خودمان رایج است) و به عناوین مختلف کاری بکنند که جلوی بحث این‌ها - روشن‌فکران - را در بین مردم

بگیرند، و نگذارند مردم به یک تمدن پیشرفته، و، با علم آشنا بشوند. ولی این جوانان که به علم و دانش رسیده بودند، مشکل بود همه‌شان تسلیم این خواسته‌های حکومت کلیسایی و دربار بشوند. به این دلیل، گاه و بی‌گاه توافق کلیسا و دربار به این جا می کشید که حمله‌های شدید می کردند برای نابود کردن این جوانان. از جمله یک نکته را برایتان تعریف می کنم:

این مطلبی که الآن به صورت تزریق آمپول در دنیا هست و مسلّم است، در آن اوایل، در آندلس، به صورت یک نظریّه‌ای مطرح شد، که معمولاً تمام مطالب و حقایق علمی همین طور است. ابتدا نظریّه‌ای است، که بعد از مطالعات بیش تر و بیش تر یا ردّ می شود، یا تبدیل می شود به یک حقیقت و یک اصل و قانون علمی.

در آندلس، استدلال‌هایی برای این مطلب می شد که: ممکن است از طریق پوست و از طریق رگ، دارو وارد بدن بیمار بشود، و بیمار شفا پیدا بکند. جوانان اروپایی، در بین مردم، این مطلب را بر زبان آوردند... و این حرف، بهانه‌ای شد در دست کلیساها و دربارها برای شوراندن مردم ساده لوح و بیچاره علیه این جوانان و علیه این تمدن و علم که این‌ها آورده‌اند، که: ای مردم! بدانید این‌ها چه قدر لامذهب‌اند! این‌ها چه قدر فاسدند! می‌خواهند از جاهای دیگر بدن انسان به جای دهان، استفاده کنند!!! می‌خواهند کار خدایی را عوض کنند! و از این قبیل ترهات و حرف‌های ابلهانه، و البته: عوام‌فریبانه.

این جوان‌ها، طبق معمول، به نام «اخلال‌گر» به جامعه معرفی شدند، و جامعه تحریک شد، و در یک قتل عام، از این جوانان و افراد طرفدارشان، صد هزار نفر را در اروپا کشتند! چه ثروت مهمّی که اروپا از دست داد! با این صدمه یقیناً برای سال‌ها، عقب ماند از این که بتواند به طرف تمدّن پیش برود.

الغرض، روش ارتباط جوامع اسلامی با جامعه‌های غیر اسلامی این طور بود،

که آندلس با این روش‌ها می‌خواست اروپا را با تمدن اسلامی و با علم و فکر پیشرفته خودش آباد بکند. اما عکس‌العمل آن‌ها هم این طور بود.

اروپا وقتی متوجه می‌شد که آندلس برای قدرت استعماری حکومت‌ها خطر بزرگی است، کلیساهایش، از راه‌های مختلف، به تلاش افتادند که کاری بکنند، و اگر امکان داشته باشد، برای تضعیف این مرکز تمدن - که صدمه‌ای شده بود در کنار دست این حکومت‌ها - سدّی به وجود بیاورند، تا مردم اروپا در همان جهل و نادانی بمانند و استعمارگران به حکومت ستم‌گرانه‌ی خود ادامه بدهند.

مهم‌ترین برنامه‌های سیاسی که به این طریق پیاده کردند که در حقیقت خطرناک‌ترین حمله به پیکره‌ی قوی و نیرومند جامعه‌ی اسلامی آندلس بود، این بود که: عده‌ای از زنان خودفروش، را و آن‌ها را که تسلیم بودند به خواسته‌های دربارها و کلیساهای، تشویق کردند و بودجه‌هایی در اختیارشان گذاشتند که بیایند به طرف آندلس، و جوان‌ها را از راه ارضای تمایلات جنسی از طرق غیرمشروع، جلب بکنند.

در آن اوایل، جامعه‌ی اسلامی، آگاه‌تر بود از این که این کلک، در آن مؤثر باشد، و با خشونت و شدت تمام، این کلک را خنثی کردند، و این زنان به اروپای خودشان برگشتند. به تدریج زمان گذشت، و در اختفای بیش‌تر و در زیر پرده‌های پوشاننده و فریبده‌ی بیش‌تر، دوباره این کاروان تمدن اروپایی، یعنی کاروان فاسد کردن جوانان، به طرف آندلس سرازیر شد.

و مختصر عرض کنم: بودجه‌های سنگینی در اختیار این زنان قرار می‌گرفت و گاهی جوانان را با پول هم تطمیع می‌کردند. نه تنها به وسیله‌ی لطافت و زیبایی خودشان، پول هم می‌دادند به جوانان، و برای لحظاتی جوانان را به طرف خودشان جلب می‌کردند! و زمان گذشت و گذشت و گذشت تا کار به جایی رسید که جوانان بدون پول هم، آن قدر سست عنصر شده بودند که مقاومت

اسلامی و ایمانی خودشان را از دست داده بودند، و به طرف این زنانی - که حربی خطرناکی بودند از طرف دشمن آندلس، و به طرف آندلس روانه شده بودند - کشیده می‌شدند.

باز فساد و تباهی در جوانان جلوتر رفت، به حدّی که دل‌باخته می‌شدند و پول هم می‌دادند که: این دفعه، زن‌ها اظهار امتناع می‌کردند! البته این، زمانی طولانی خواست تا جوانان از آن حدّ شجاعت و شهامت اسلامی خودشان، به این حدّ پوچی و وقاحت و ذلّت و حقارت برسند.

به هر صورت، این حربی خطرناک کارگر افتاد، و اروپا متوجّه شد که جوانان آندلسی، دیگر دارای آن نیرو و قدرت جنگی و مقاومت عظیم و انگیزه‌ی ایمانی و جهاد نیست، که: اگر به سرزمینش حمله‌ای بشود، بتواند برای مدت‌ها مقاومت بکند. این بود که برای سال‌ها و حتّی قرن‌ها، لشکرکشی‌های متناوب کوچک و بزرگ، از جهات مختلف اروپا، به طرف آندلس جریان پیدا کرد، و این حملات متوالی، کم‌کم، پیکر آندلس را ضعیف کرد تا حدّی که احتمالاً اطلاع دارید چه طور آن دستگاه مشهور ننگین تفتیش آرا و عقاید در آندلس از طرف اروپایی‌ها به وجود آمد، که هر جا انسانی اظهار مختصر تمایلی به تمدّن اسلامی می‌کرد، با انواع شکنجه‌های ننگین و غیرانسانی، که شاید در دنیای امروز خودمان هم نمونه‌اش پیدا نشود، او را آزار می‌دادند و از بین می‌بردند. و چنان شد که آندلس، مرکز تمدّن عظیم علمی اسلامی، تبدیل شد به یک دنیای تاریک و قرون وسطایی اروپا. الآن هم تقریباً در آن قسمت پرتغال و اسپانیا، همین شرایط تاریکی و خفقان وجود دارد، و به نسبت کاروان پیشرفت طبیعی تمدّن علمی، آن کاروانی که اسلام به حرکت در آورد، و تا قدم‌ها به جلو، در همه جای اروپا، هدایتش کرد، این دو حکومت که مراکز اصلی تمدّن بودند، خیلی عقب ماندند.

این، داستان مختصر را به طور اجمال برایتان تعریف کردم به این منظور بود که متوجه بشوید: زنی که از سنگینی و عظمت خودش صرف نظر می‌کند، و خودش را مثل بازیچه‌ای برای ارضای شهوت مردها در می‌آورد، چه حربه‌ی خطرناکی است برای از بین بردن نیروی مقاومت و احساس مسؤولیت در جوانان. تاریخ حیات بشر، نمونه‌های زیادی از این قبیل به‌یاد دارد که بی‌بند و باری جنسی، و عیاشی، نیروی مبارزه و مقاومت را از جوانان گرفته است. جنگ بزرگ جهانی اخیر را اگر شما به یاد ندارید خیلی‌ها به‌یاد دارند. و شما نیز لابد درباره‌اش اطلاعاتی کم یا بیش به دست آورده‌اید. آلمان و نیروهای متفقدش به هر جا لشکرکشی می‌کردند، کم یا زیاد، با مقاومتی روبه‌رو می‌شدند؛ گرچه در آن محل هم امکانات جنگی برای مقابله با متفقین ناچیز بوده باشد. تنها شهری که بدون مقاومت، خود را باخت، شهر پاریس بود. این شهر، در آن ایام مرکز دانشمندان و پژوهشگران در رشته‌های مختلف و مرکز حقوق‌دانان بود. با این حال آن نیروی جوان و مبارز را نداشت که بتواند در برابر هجوم دشمن سلاحی بردارد و به مقابله برخیزد! چرا؟ چون، پاریس آن ایام، شهر کاباره‌ها بود. شهر مستی و عیاشی بود، شهر بوالهوسی و افسار گسیختگی جنسی.

«جوانی که دستی به جام باده دارد و دستی به زلف یار، دستی دگر ندارد که خاکی بر سر دشمن بریزد.»^۱ و ناچار باید مزه‌ی شکست و اسارت، و له‌شدن ناموس و حیثیت سرزمین خود را در زیر پای دشمن بچشد. و آن وقت، به جای دشمن، خاک بر سر خود کند!

نمونه‌ی نزدیک‌تر، نمونه‌ای که همه‌ی شما، اگر به مسائل مرگ و زندگی

۱ - اشاره به این بیت است:

دستی دگر کجا است که خاکی به سر کنم؟

دستی به جام باده و دستی به زلف یار

ملت‌ها، به مسائل جنگ‌هایی که دشمنان بر ملت‌ها تحمیل می‌کنند، توجّه داشته باشید، حتماً از آن خبر دارید و فراموش نکرده‌اید: جنگ رمضان دو سه سال پیش ارتش مصر با اسرائیل، یا درست‌تر بگوییم: با پادگان نیروهای ضدّ اسلامی به ظاهر متخاصم، که لاقلاً، در یک امر، با هم اتحاد دارند، و آن، دشمنی با اسلام است. این ارتش، یعنی ارتش مصر، در شش سال پیش‌تر، یعنی در سال ۱۹۶۷ با منتهای حقارت و ضعف، ننگین‌ترین شکست را در برابر ارتش اسرائیل خورد، و با سرعتی سرسام‌آور، سرزمین و خانه و مسکن و زن و بچّه و خواهر و برادر و پدر و مادر و تمام آن‌چه را که داشت، به دشمنی تسلیم کرد که کم‌ترین ارزشی برای شرافت و شفقت و انسانیت قائل نیست. و خود ارتش مصر می‌دانست که اگر شکست بخورد، ارتش بی‌عاطفه‌ی دشمن، با عزیزان و مقدّساتشان چه کار می‌کنند. با این حال، آن شکست شرم‌آور را تحمّل کرد، و با سرعتی که راستی پرندگان مهاجر نیز نمی‌توانند داشته باشند، در عرض چند ساعت، هزاران هکتار سرزمین خود را با نهایت ذلّت و رسوایی، رها کرد، و با هر چه داشت در اختیار دشمن گذاشت. و آن گاه، به سوی حیاتی سراسر حسرت و رنج گریخت. در حالی که همین ارتش شش سال بعد، چنان انتقامی از دشمن گرفت که بزرگ‌ترین و آگاه‌ترین مفسّران و کارشناسان جنگی از تفسیر آن درمانده بودند! این ارتش، در عرض چند ساعت در زیر یکی از خطرناک‌ترین نیروی استعمارگران متحد، و در برابر توپ‌خانه‌های بی‌امان و مراقبت‌های بی‌اشتباه دستگاه‌های الکترونیکی دقیق آمریکا، چه در خاک و چه در مدیترانه، توانست از مانع مهمّ کانال سوئز عبور کند و خطّ دفاعی و عجیب افسانه‌ای «بارلف» را در هم شکنند، و خیلی شدیدتر از آن‌چه، خود در جنگ پیش، عقب‌نشسته بود، دشمن را براند و تار و مارش کند.

این حادثه، راستی غیر قابل‌درک بود. زیرا به‌یاد داریم، که در بین اظهار

نظرهای گوناگون یکی از افسران و کارشناسان اروپایی گفته بود که: اگر تمام نیروهای ممالک اروپای غربی متحد شوند و به دیوار بارلف حمله کنند، پس از ده‌ها روز جنگ با تمام امکانات و تجهیزات، نمی‌توانند در آن رخنه کنند.

راستی، خواهران هیچ وقت از خودتان پرسیده‌اید که، زبونی و بی‌آبرویی سال ۱۹۶۷ چه طور در سال ۱۹۷۳ با آن همه فوق‌العادگی جبران شد؟ چه طور آن ارتش توانست آن همه قدرت از خود نشان دهد، که چند سال قبل، آن ذلت را نشان داده بود؟ این ارتش، چه طور توانست با آن قهرمانی کم‌نظیر، آن همه رسوایی و حقارت را، با صد چندان، جبران کند؟

اجازه بدهید من راز آن همه بی‌عرضگی سال ۱۹۶۷ و آن همه افتخار و سرافرازی رمضان شش سال بعد را، در دو کلمه برایتان خلاصه کنم: ارتش مصر در سال ۱۹۶۷، ارتشی بود عیاش و فاسد، که پشت جبهه‌اش را، زن‌های جلف و خودفروش پر کرده بودند. و پیش از شروع جنگ، هشتصد نفر از افسران این ارتش بوالهوس، در کاباره‌ها با زنان لخت و نیمه‌لخت، در حال خوش‌گذرانی و رقص بودند. اما همین ارتش پس از شش سال تصفیه، در شبی که بامدادش را در آتش جنگ افتخار برافروخت، یک دو ساعت پیش از شروع جنگ برای سحری بلند شده بود، و با زبان روزه نماز جماعت صبح را اقامه کرد، و بعد با شعار «الله اکبر» جنگ را شروع کرد، و شما هم این مطلب را در روزنامه‌های چند سال قبل خوانده‌اید.

آری، خواهرانم! این بود راز شکست ۱۹۶۷، و این بود راز پیروزی پر عظمت رمضان شش سال پس از آن.

همان طور که گفتیم، تاریخ نمونه‌های فراوانی از این واقعیتهای غیر قابل تردید را دیده است. و این دو سه نمونه که تعریف کردم فقط مشتی بود از خروارها و خوشه‌ای بود از خرمن‌ها.

حالا کمی دقت کنید که متوجه شوید: دشمنان شما، با نشان دادن شعار فریبنده و جذاب «آزادی»، چرا شما را به سوی لختی و بی‌حجابی دعوت می‌کنند؟ جوابش خیلی ساده است: «هم دیدار دوست و هم شکار پوست!» آن‌ها با لخت کردن شما (بی‌ادبی نباشد) و با کشف حجاب شما، هم بساط عیش و خوش‌گذرانی خود را رنگین می‌کنند، و هم اساسی می‌ریزند که از خطر عکس‌العمل جوانان، و تلاش آنان برای به دست آوردن «آزادی واقعی» در امان بمانند.

قضیه، خیلی ساده است. جوان که باید رگ و غیرت داشته باشند، تا احساس مسؤولیت و وظیفه کند، وقتی خود، با دشمنان، هم‌بزم و هم‌قطار می‌شود، و فریب زیبایی‌های زنان لخت‌شده را می‌خورد، در مستی‌های عیاشی و هوس‌رانی، نرد وظیفه‌شناسی و حسّ دفاع از ناموس و حقوق را می‌بازد. خواهرانم! در زندگی افراد نیز، می‌توانید هزاران نمونه از این ماجراها را ببینید.

والسلام